

شیرازی باستان

حسن رضائی باغبیدی (فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

یکی از مهم‌ترین و، در عین حال، جذاب‌ترین حوزه‌ها در زبان‌شناسی ایرانی کشف و بازسازی ویژگی‌های زبان‌ها و گویش‌هایی است که هیچ شاهد مستقیمی از آنها بر جای نمانده است. از میان زبان‌های ایرانی باستان که در اواسط هزاره نخست پیش از میلاد در پهنه وسیعی از مرزهای شمالی چین در شرق، تا سواحل شمالی دریای سیاه در غرب، رواج داشت، تنها آثار مستقیم دو زبان بر جای مانده است: فارسی باستان به خط میخی در کتیبه‌های شاهنشاهان هخامنشی که متأخرترین آنها متعلق به اردشیر سوم (پادشاهی: ۳۵۹-۳۳۸ ق م) است، و اوستایی با دو گویش گاهانی (یا متقدم) و متأخر، که قرن‌ها سینه به سینه نقل می‌شد و سرانجام در سده چهارم میلادی در زمان پادشاهی شاپور دوم ساسانی (۳۰۹-۳۷۹ م) به خطی مخصوص به نگارش درآمد.

شواهد غیرمستقیم زبان اسکیتی باستان (زبان سکاهای غربی) را می‌توان در چند نام خاص، چند نام نژادی و چند جاینام در کتیبه‌های یونانی منطقه پونتوس^۱ و نیز در آثار مورخان یونانی یافت. به علاوه، برخی جاینام‌ها در اوکراین و جنوب روسیه منشأ اسکیتی دارند.^۲ یکی از گویش‌های اسکیتی باستان، سرمتی بود.^۳ به روایت هرودت

1) Pontus

2) See: V. I. Abaev, "Skifo-sarmatskie narečija", *Osnovy iranskogo jazykoznanija I*, Moskva, Nauk, 1979, pp. 272-364.

3) See: J. Harmatta, *Studies in the History and Language of the Sarmatians*, Szeged, Acta Universitatis de Attila József Nominatae, Acta Antiqua et Archaeologica XIII, 1970.

«زبان سمرتیان اسکیتی است، اما به اصالت باستانی‌اش صحبت نمی‌شود».^۴
مادی باستان یکی دیگر از زبان‌های کمتر شناخته شده ایرانی باستان است که شواهد غیرمستقیم آن را می‌توان در برخی القاب، نام‌های خاص، نام‌های قبایل و جایان‌ها در کتیبه‌های آشوری، بابلی و فارسی باستان، در الواح ایلامی، در اسناد آرامی و نیز در آثار مورخان یونانی یافت.^۵

تا کنون، عناصری را از چند زبان ایرانی باستان دیگر، گاه با حدس و گمان، شناسایی کرده‌اند که عبارت‌اند از: آراخوسیایی (رُخَجی) باستان^۶، پارتی باستان^۷، خوارزمی باستان^۸ و سُغدی باستان^۹. مسلماً، زبانی که می‌توان آن را باکتریایی (بلخی) باستان نامید نیز، وجود داشته است، چرا که به روایت استرابو «نام آریانا به بخشی از پارس و ماد هم اطلاق شده است؛ و نیز به باکتریایی‌ها و سغدی‌ها در شمال؛ زیرا اینان به زبانی تقریباً یکسان، تنها با اختلافات جزئی، سخن می‌گویند».^{۱۰} وجود برخی زبان‌های ایرانی میانه و ایرانی نو که نمی‌توان آنها را بازمانده هیچ یک از زبان‌های شناخته شده ایرانی باستان دانست، حکایت از آن دارد که زبان‌های ایرانی باستان دیگری نیز وجود داشته که هیچ اثر مستقیم یا غیرمستقیمی از آنها بر جای نمانده است.

چنان که می‌دانیم، فارسی باستان به کار رفته در کتیبه‌های هخامنشی، در واقع، زبان دربار و زبان مادری هخامنشیان را می‌نمایاند که خاندانی از طایفه پارسِ پاسارگادیان

4) Herodotus, tr. A. D. Godley, London, William Heinemann Ltd, vol. II, 1957, p. 317 (Book IV. 117).

5) See: M. Mayrhofer, *Die Rekonstruktion des Medischen*, Graz/Wien/Köln, Österreichische Akademie der Wissenschaften, 1968.

6) See: R. Schmitt, "Andere altiranische Dialekte", *Compendium Linguarum Iranicarum*, ed. R. Schmitt, Wiesbaden, Dr. Ludwig Reichert Verlag, 1989, pp. 91-92.

7) See: A. Ghilain, *Essai sur la langue parthe*, Louvain, Publications Universitaires, 1966, p. 8.

8) See: H. Humbach, "About Gōpatšāh, His Country, and the Khwārezmian Hypothesis", *Acta Iranica* 24, Leiden, E. J. Brill, 1985, pp. 330-331.

9) See: I. Gershevitch, "Appendix", apud N. Sims-Williams, "The Sogdian Fragments of the British Library", *Indo-Iranian Journal* XVIII, 1976, pp. 75-82.

10) *The Geography of Strabo*, tr. H. L. Jones, London, William Heinemann Ltd, vol. VII, 1966, p. 143 (Book XV.2.8).

بودند.^{۱۱} یکی از ویژگی‌های این زبان، نبود واج /l/ در آن است.^{۱۲} اما، وجود نام خاص Lak-ša- در ایلامی هخامنشی^{۱۳}، که برابر است با «رخش» در فارسی نو (از ایرانی باستان *Raxša- «سرخ‌گون»)، و نیز وجود واژه‌هایی با /l/ در فارسی میانه و فارسی نو (مانند: فارسی میانه larzīdan «لرزیدن»^{۱۴}، فارسی نو «لشتن» و «لیسیدن») نشان می‌دهد که دست‌کم در یکی از گویش‌های فارسی باستان، واج /l/ وجود داشته است. به علاوه، در کتیبه‌های فارسی باستان از حرف اضافه hadā «با» و ضمیر hauv «آن؛ او»^{۱۵} (قس aδ و hō در پارتی^{۱۶}، از زبان‌های ایرانی میانه شمال غربی) استفاده شده است، که هیچ یک در فارسی میانه و فارسی نو دیده نمی‌شود. بنابراین، می‌توان دریافت که حتی در مرکز حکومت هخامنشیان، یعنی پارس، گویش‌های ایرانی باستان دیگری نیز رایج بوده است.^{۱۷} هدف از نگارش این مقاله، شناساندن یکی از این گویش‌های ایرانی باستان است که می‌توان آن را شیرازی باستان نامید.^{۱۸} نام شیراز در الواح ایلامی هخامنشی به صورت‌های h.ti-ra-iz-zí-iš، h.ti-ra-zí-iš، h.sir-zí-iš و h.šī-ra-iz-zí-iš آمده^{۱۹}، که به

11) Herodotus, vol. I, 1946, p. 165 (Book I. 125).

۱۲) این آوا تنها در چند نام غیرایرانی آمده است، مانند: Dubā-la- «ناحیه‌ای در بابل»، Haldita- «هالمدیته: نام فردی ارمنی» و غیره. در این باره ←

R. G. KENT, *Old Persian Grammar, Texts, Lexicon*, New Haven, American Oriental Society, 1953, p. 38.

13) M. MAYRHOFFER, *Onomastica Persepolitana*, Wien, Österreichischen Akademie der Wissenschaften, 1973, p. 185.

14) D. N. MacKENZIE, *A Concise Pahlavi Dictionary*, London, Oxford University Press, 1971, p. 52.

15) KENT, pp. 211-212.

16) M. BOYCE, *A Word-List of Manichaean Middle Persian and Parthian*, Acta Iranica 9a, Téhéran-Liège, Bibliothèque Pahlavi, 1977, pp. 8, 48.

۱۷) به همین دلیل است که فارسی باستان کتیبه‌های هخامنشی را نمی‌توان نیای مستقیم فارسی میانه و فارسی نو دانست. نیز ← HARMATA, p. 71.

۱۸) احتمال وجود چنین زبانی را نخست مورگنشتیرنه مطرح کرد ←

G. MORGENSTIERNE, "Stray Notes on Persian Dialects", *Norsk Tidsskrift for Sprogvidenskap* XIX, 1960, p. 130.

19) W. HINZ and H. KOCH, *Elamisches Wörterbuch*, Berlin, Dietrich Reimer Verlag, 1987, pp. 335, 1092, 1169.

اعتقاد هیئتس احتمالاً برگردان صورت *δīrāciš* فارسی باستان است.^{۲۰} ابتدا، نگاهی گذرا به دو گویش خاموش استان فارس، کازرونی قدیم و شیرازی قدیم، می‌افکنیم. به نظر نگارنده، به دلایلی که گفته خواهد شد، این دو، بازمانده‌های شیرازی باستان بوده‌اند.

شواهد کازرونی قدیم را می‌توان در کلمات و جملاتی منسوب به شیخ ابواسحق کازرونی، صوفی قرن پنجم (وفات: ۴۲۶هـ.ق)، یافت که در فردوس المرشدیه، تألیف محمود بن عثمان کازرونی، به سال ۷۲۸هـ.ق و نیز در مرصدالاحرار، تألیف محمد بن عبدالرحمن کازرونی، به سال ۸۳۰هـ.ق نقل شده است. منبع هر دو این آثار کتابی عربی، در شرح زندگانی و کرامات شیخ ابواسحق کازرونی، به قلم خطیب امام ابوبکر (نیمه دوم قرن پنجم هجری) بوده، که متأسفانه از میان رفته است.^{۲۱} شواهد شیرازی قدیم را نیز می‌توان در دیوان شمس پُیس ناصر، شاعر قرن هشتم هجری، در منظومه کَانَ ملاح، اثر شاه داعی شیرازی، شاعر قرن نهم هجری، و نیز در ابیاتی از دیوان ابواسحق حلاج شیرازی، دیوان سعدی و دیوان حافظ یافت. به علاوه، مجمع الفرس سروری و فردوس المرشدیه، به ترتیب، بیت و جمله‌ای به شیرازی قدیم در خود جای داده‌اند.^{۲۲}

یکی از ویژگی‌های آوایی شیرازی باستان که آن را از فارسی باستان متمایز می‌ساخته، تحول *ts و ترکیب آوایی *tsv ایرانی باستان (به ترتیب از *k^{۲۳} و *kw^{۲۴} هندواروپایی) به θ بوده است.^{۲۴} این دو در فارسی باستان به ترتیب به θ و s، و در

20) W. Hinz, *Altiranisches Sprachgut der Nebenüberlieferungen*, Wiesbaden, Otto Harrassowitz, 1975, p. 92.

(۲۱) ← محمد امین ادیب طوسی، «لهجه کازرونی قدیم»، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، س ۷، ش ۱، ۱۳۳۴، ص ۲۶-۴۰.

(۲۲) ← یحیی ماهیار نوابی، «لهجه شیرازی تا قرن نهم هجری»، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، س ۱۷، ش ۱، ۱۳۴۴، ص ۷۷-۹۰؛ همو، «چند غزل از شمس پُیس ناصر»، نامه فرهنگستان، س ۱، ش ۴، ۱۳۷۴، ص ۲۷-۳۸. ادیب طوسی («مثلثات شیخ سعدی»، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، س ۷، ش ۲، ۱۳۳۴، ص ۱۷۵) احتمال می‌دهد که ابیات گویشی به کار رفته در دیوان سعدی به کازرونی قدیم باشد.

23) N. Sims-Williams, "The Iranian Languages", *The Indo-European Languages*, ed. A. G. Ramat and P. Ramat, London, Routledge, 1998, p. 134.

(۲۴) از آنجا که *ts ایرانی باستان در شیرازی باستان به θ بدل شده، می‌توان احتمال داد که *dz ایرانی باستان (از *g^{۲۵} و *gh^{۲۶} هندواروپایی) هم به θ بدل می‌شده است، اما شاهی برای این تحول در شیرازی قدیم و کازرونی قدیم یافت نشد.

اوستایی به ترتیب به s و sp بدل شده‌اند. *θ شیرازی باستان در کازرونی قدیم و شیرازی قدیم بدون تغییر، و گاه با تحول بعدی به صورت t، آمده است:

کازرونی/ شیرازی قدیم θal «سال»، از شیرازی باستان *θard، از ایرانی باستان *tsard- (قس فارسی باستان θard، اوستایی sarōd، فارسی میانه زردشتی sāl، فارسی میانه مانوی sār)؛

کازرونی قدیم θar «سر»، از شیرازی باستان *θara، از ایرانی باستان *tsara (قس فارسی میانه sar)؛

شیرازی قدیم θoz-/toz- «سوز- (ماده مضارع سوختن)»، از شیرازی باستان *θauk، از ایرانی باستان *tsauk (قس فارسی میانه sōz)؛

شیرازی قدیم θuhun/tuhun/tuxun «سخن»، از شیرازی باستان *θahvan، از ایرانی باستان *tsahvan (قس فارسی باستان θah «گفتن»، فارسی میانه saxwan)؛

شیرازی قدیم tanz- «سَنج- (ماده مضارع سنجیدن)»، از شیرازی باستان *θang، از ایرانی باستان *tsang (قس فارسی میانه sanj)؛

شیرازی قدیم teš «شپش»، از شیرازی باستان *θiš(ā)، از ایرانی باستان *tsviš(ā) (قس اوستایی spiš، فارسی میانه spiš).^{۲۵}

واژه اخیر («شپش») در گویش‌های اَوَزی، بَشکردی، بیدشهری، خُنْجی و گِراشی به صورت heš و در لاری با حذف h آغازی به صورت eš تلفظ می‌شود.^{۲۶} h آغازی بازمانده *θ باستانی است و، از این رو، این واژه‌ها نیز وجود گونه‌ای باستانی را به صورت *θiš(ā) تأیید می‌کنند.

۲۵) واژه‌های کازرونی قدیم و شیرازی قدیم ← Kent, p. 188؛ واژه‌های اوستایی ← Morgenstierne, *ibid.*; G. Windfuhr, "Fars, Dialects", *Encyclopaedia Iranica* IX, ed. E. Yarshater, 1999, p. 365.

واژه‌های فارسی باستان ← Kent, p. 188؛ واژه‌های اوستایی ← Ch. Bartholomae, *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin, Walter de Gruyter & Co., 1961, cc. 1566, 1625.

واژه‌های فارسی میانه ← MacKenzie, pp. 73-76؛ فارسی میانه مانوی ← Boyce, p. 81.

۲۶) درباره این واژه‌ها ← احمد اقتداری، فرهنگ لارستانی، تهران، فرهنگ ایران‌زمین، ۱۳۳۴، ص ۲۲۹؛ و: K. Kamioka and M. Yamada, *Lāri Basic Vocabulary*, Tokyo, Institute for the Study of Languages and Cultures of Asia and Africa (ISLCAA), 1979, p. 16; K. Kamioka, A. Rahbar and A. A. Hamidi, *Comparative Basic Vocabulary of Khonjī and Lān*, Tokyo, ISLCAA, 1986, p. 7.

هنوز هم در برخی از گویش‌های کنونی استان فارس واژه «شپش» – که از واژه‌های پایه زبان است^{۲۷} – با t آغاز می‌شود و بر همین اساس می‌توان این گویش‌ها را بازماندگان شیرازی باستان دانست. برخی از این گویش‌ها عبارت‌اند از:

جهرمی teš «شپش»^{۲۸}؛

زرقانی teš «شپش»، teške «شپشک، شپش مرغ و دیگر پرندگان»؛

سُرخ‌ی teš «شپش»؛

سَروستانی teš k، tešk «شپش»؛

گویش قدیم کلیمیان شیراز teš «شپش»^{۲۹}؛

گویش میان ده فسا teš «شپش»^{۳۰}.

تحوّل مهم دیگر در شیرازی باستان، ابدال *č* ایرانی باستان (از *k* و *kʷ*) هندواروپایی پیش از آواهای کامی) به *tʃ* (و به احتمال زیاد *j* ایرانی باستان، از *g* و *gʷ*) و هندواروپایی^{۳۱}، به *dʒ* بوده است. بازتاب این تحول را می‌توان در واژه‌های زیر مشاهده کرد:

دوانی tʃe «چه؟»، tʃes «چیز»، دَهله‌ای-پیرمُهلّتی tʃe «چه؟»، کَلانی (گونه تاجیکی) tʃe «چه؟»، از شیرازی باستان *tʃi-، از ایرانی باستان *či- (قس فارسی باستان čiš-čiy «چیزی»، اوستایی čiš «چه؟»، فارسی میانه čē «چه؟» و čiš «چیز»؛ دوانی tʃa: «چاه» (قس فارسی میانه cāh)؛

27) See: W. P. LEHMANN, *Historical Linguistics: An Introduction*, London, Routledge, 1992, p. 181.

۲۸) در: علی‌اشرف صادقی، «لغات فارسی کتاب‌التلخیص ابوهلال عسکری»، مسائل تاریخی زبان فارسی، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۰، ص ۱۸۲.

۲۹) درباره این واژه‌ها ← محمد جعفر ملک‌زاده، فرهنگ زرقان، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۰، ص ۷۵؛ عبدالله شهبازی، ایل ناشناخته (پژوهشی در کوه‌نشینان سرخی فارس)، تهران، نشر نی، ۱۳۶۶، ص ۱۸۶؛ صادق همایونی، فرهنگ مردم سروستان، تهران، دفتر مرکزی فرهنگ مردم، ۱۳۴۹، ص ۵۴۲ (در این کتاب واژه‌های سروستانی به صورت TEC و TECK آوانویسی شده‌اند. مؤلف C را برای š به کار برده است)؛ teš در گویش قدیم کلیمیان شیراز ← MORGENTIERNE, *ibid.*

۳۰) اطلاعات مربوط به گویش میان ده فسا و نیز شواهدی را که پس از این، از گویش‌های بَنافی، دَهله‌ای-پیرمُهلّتی و کَلانی (گونه تاجیکی) ارائه خواهد شد، آقای عبداللّبی سلامی، در اختیار بنده نهاده‌اند، که بدین وسیله از ایشان سپاس‌گزاری می‌کنم.

31) Sims-Williams, *ibid.*

دوانی *tʃan* «چند؟»، دهله‌ای-پیرمهلّتی *tʃan*، کلانی (گونه تاجیکی) *tʃay-tā* (قس فارسی میانه *čand*)؛

دوانی *tʃarm* «چرم» (قس فارسی باستان *čarman*، اوستایی *čarōman*، فارسی میانه *čarm*)؛

دوانی *tʃarv* «چرب» (قس فارسی میانه *čarb*)؛

دوانی *tʃā* «چهار» (قس اوستایی *čathwar-/čatur*، فارسی میانه *čahār*).^{۳۲}

نکته دیگر این است که شیرازی باستان و گویش‌های بازمانده آن، از پاره‌ای جهات، وجوه اشتراکی با فارسی میانه مانوی دارند و در تقابل با فارسی باستان، فارسی میانه زردشتی و فارسی نو قرار می‌گیرند، مانند:

۱. شیرازی باستان **tʃ* = فارسی میانه مانوی *t* (از **tʃ*)، در تقابل با *č* در فارسی باستان، فارسی میانه و فارسی نو، همه از ایرانی باستان **č*):

شیرازی باستان **tʃiš* «چیز»، فارسی میانه مانوی *tis* (از **tʃis*)، دوانی *tʃes* (اما: فارسی باستان *čiš[čiy]* «چیزی»، فارسی میانه زردشتی *čiš*)؛

دوانی *tʃā* «چهار»، فارسی میانه مانوی *tas-* (از **tʃas-*) در *tasbāy* «چهارپا»، *taskirb* «چهار شکل؛ چهارگوش، مربع»، *tasom* «چهارم» (اما: فارسی میانه زردشتی *čahār*).

۲. شیرازی میانه **ndz* (صورت همگون شده **ntʃ* در شیرازی باستان) = فارسی میانه مانوی *nz* (از **ndz*)، در تقابل با *nʃ* در فارسی میانه زردشتی و فارسی نو، همه از ایرانی باستان **nč*):

۳۲) واژه‌های دوانی ← عبدالنّبی سلامی، فرهنگ گویش دوانی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۱، ص ۱۹۹، ۲۰۵-۲۱۰؛ فارسی باستان ← Kent, p. 184؛ اوستایی ← Barholomae, cc. 423, 577, 582؛ فارسی میانه ← MacKenzie, pp. 21-23. دکتر علی‌اشرف صادقی تبدیل **č* ایرانی باستان را به **tʃ* از ویژگی‌های زبان فارسی میانه دانسته‌اند. به اعتقاد ایشان فارسی میانه فاقد *č* و *ʃ* بوده و به جای آنها دارای *tʃ* و *ɟ* بوده است. ← علی‌اشرف صادقی، تکوین زبان فارسی، تهران، دانشگاه آزاد ایران، ۱۳۵۷، ص ۱۲۵، پانویست ۴؛ همو، «یادداشتی درباره ساختمان واجی لهجه دوانی»، مجله زبان‌شناسی، س ۵، ش ۲، ۱۳۶۷، ص ۸؛ همو، مقدمه بر فرهنگ گویش دوانی (تألیف عبدالنّبی سلامی)، ص ۱۱.

چنان که از این مقاله می‌توان دریافت، به اعتقاد نگارنده فارسی میانه *č* و *ʃ* باستانی را حفظ کرده بود. *tʃ* و *ɟ* در واقع واج‌های شیرازی باستان بوده‌اند و به همین صورت هم در دوره میانه در زبانی که می‌توان آن را شیرازی میانه نامید رایج بوده‌اند. این زبان، چنان که در صفحات بعد خواهد آمد، از جهاتی به فارسی میانه مانوی نزدیک بوده است.

دوانی *andzi* «انجیر»، بنافی *anzi* (از **andzi*، اما: فارسی میانه زردشتی *anjir*)؛
دوانی *berendz* «برنج» (اما: فارسی میانه زردشتی *brinj*)؛
کازرونی قدیم *penzā* «پنجاه» (از **-ndz*)، قس فارسی میانه مانوی *panz* «پنج» (اما:
فارسی میانه زردشتی *panj*، *panjāh*)؛
شیرازی قدیم *ranz* «رنج» (ماده مضارع رنجیدن) (از **-ndz*)، قس فارسی میانه
مانوی *ranz* «رنج» (اما: فارسی میانه زردشتی *ranj*)؛
شیرازی قدیم *tanz* «سنج» (ماده مضارع سنجیدن) (از **-ndz*)، اما: فارسی میانه
زردشتی *sanj*).^{۳۳}

بدین ترتیب، به نظر می‌رسد که برخی از گویش‌های رایج در استان فارس – چون
بنافی، دوانی، دهله‌ای-پیرمهلتی، زرقانی، سرخی، سروستانی، کلانی (گونه تاجیکی) و
گویش میان ده فسا – و نیز گویش‌های کازرونی قدیم، شیرازی قدیم و گویش قدیم
کلیمیان شیراز در واقع بازماندگان زبانی هستند که می‌توان آن را شیرازی میانه و صورت
باستانی آن را شیرازی باستان نامید. شیرازی میانه تفاوت‌هایی با فارسی میانه
(زردشتی) داشته، اما به فارسی میانه مانوی نزدیک بوده است.

از سوی دیگر، چنان که در پانوش شماره ۳۳ نشان داده شد، برخی از گویش‌های
کنونی استان کرمان – مثلاً بردسیری، جیرفتی و سیرجانی – شباهت‌هایی آوایی با
گویش‌های بازمانده شیرازی باستان دارند. اگر جمله استرابو (تولد: ۶۳/۶۴ ق م – وفات

۳۳) فارسی باستان ← Kent, p. 184؛ فارسی میانه زردشتی ← MacKenzie, pp. 10, 19, 21, 23, 64, 70, 74؛
فارسی میانه مانوی ← Boyce, pp. 71, 78, 87, 89؛ دوانی ← سلامی، ص ۱۰۲، ۱۲۵، ۱۹۹، ۲۰۶؛ کازرونی قدیم و
شیرازی قدیم ← Windfuhr, p. 365.

در فارسی میانه زردشتی به ندرت به جای *čiš* «چیژ»، از *tis* هم استفاده شده است. به علاوه، تحول *č* را به
tš و از آن طریق به *t* در شواهدی از گویش‌های زیر نیز می‌توان مشاهده کرد:

بردسیری *tos* «تس»، *tosidan* «تسیدن» (← جواد برومند سعید، واژه‌نامه گویش بردسیر، کرمان، مرکز
کرمان‌شناسی، ۱۳۷۰، ص ۵۵)، دری افغانستان *tasu* «یک بخش از بیست و چهار بخش در زرع معماری»
(← عبدالله افغانی‌نویس، لغات عامیانه فارسی افغانستان، کابل، مؤسسه بلخ، ۱۳۶۹، ص ۱۱۷؛ امیرحسین اکبری
شالچی، فرهنگ گویشی خراسان بزرگ، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۰، ص ۹۱)، سیرجانی *tes* «تس»، *tesidan*
«تسیدن»، *tasbuj* «چهار سهم از نود و شش سهم آب (در آبیاری)» (← مریم مؤید محسنی، گویش مردم سیرجان،
کرمان، مرکز کرمان‌شناسی، ۱۳۸۱، ص ۵۵)، جیرفتی *tasok* «یک چهارم» (← اسلام نیک نفس دهقانی، بررسی
گویش جیرفت و کهنوج، کرمان، مرکز کرمان‌شناسی، ۱۳۷۷، ص ۱۸۹)، گراشی و لاری *tos* «تس»، *toseda*
«تسیدن» (← اقتداری، ص ۷۵).

پس از ۲۳ م) را به خاطر آوریم که: «زبان و بیشتر آیین‌های کرمانیان همانند مادها و پارس‌هاست»^{۳۴}؛ آنگاه، می‌توانیم نتیجه بگیریم که کرمانی باستان نیز به شیرازی باستان نزدیک بوده است.^{۳۵}



34) *The Geography of Strabo*, p. 155 (Book XV.2.14)

۳۵) کرمان (فارسی باستان - Karmāna) در اوایل دوره هخامنشی نام بخش شرقی استان پارس (فارسی باستان - Pārsa) بود، اما، در اواخر آن دوره استانی جداگانه به شمار می‌آمد. این استان از سمت جنوب تا سواحل خلیج فارس امتداد داشت و مرکز آن به احتمال زیاد، جایی در دره حاصل‌خیز جیرفت بود. ←
J. M. Cook, "The Rise of the Achaemenids and Establishment of Their Empire", *The Cambridge History of Iran*, vol. II, ed. I. GERSHEVITCH, Cambridge, Cambridge University Press, 1985, pp. 239, 248.
داریوش اول، پادشاه هخامنشی (۵۲۱-۴۸۶ ق م)، در کتیبه بنای کاخ خود در شوش (DSf، سطور ۳۴-۳۵) می‌گوید: *yakā hačā Ga'dārā' abariya' utā hačā Karmānā'* «(چوب) یکا از گنداره آورده شد و از کرمان» (KENT, p. 143). پیش‌تر واژه یکا را به «آبنوس»، «افاقیا»، «سرو»، «درخت بلوط»، «درخت توت»، «درخت ساج» و غیره ترجمه می‌کردند؛ اما، گرشویچ نشان داد که این واژه همان است که اکنون به صورت *ḡag* در گویش بَشکردی و *ḡax* در گویش پیزگی باقی مانده و نام درختی است با چوب بسیار سخت و محکم که نام علمی آن *Dalbergia Sissoo Roxb.* است. ←

I. GERSHEVITCH, "Sissooat Susa", *Bulletin of the School of Oriental and African Studies (BSOAS)* XIX, 1957, p. 318.

همین درخت را در جیرفت نیز *ḡag* می‌نامند (نیک‌نفس دهقانی، ص ۲۰۳). به احتمال زیاد، واژه *yakā* در فارسی باستان دخیل از کرمانی باستان است.